شهید صادق صالحی

گفت‌وگوی «جوان» با فرزند شهید صادق صالحی طادی به مناسبت سالگرد شهادتش در ۲۳ اسفند ۶۳

«صادق تانکی» سوار بر تانک خودش شهید شد

■ شکوفه زمانی

شهید صادق صالحی از شهدای فلاورجان اصفهان بود که از سال ۱۳۵۹ در جبهه‌های جنگ حضور فعال داشت تا اینکه در عملیات بدر، جزیره مجنون و به تاریخ ۲۳ اسفند ۱۳۶۳ به شهادت رسید. در حالی که در آستانه چهلمین سالگرد شهادتش قرار داریم با سمیه صالحی، دختر شهید که در زمان شهادت بابا، نوزادی سه‌ماهه بود همکلام شدیم. او اگرچه خود خاطره‌ای از پدرش به یاد ندارد، شنیده‌هایش از ایشان را برای‌مان روایت می‌کند. دختر شهید می‌گوید: «پدرم راننده تانک بود و به خاطر تبحرش به او لقب «صادق تانکی» داده بودند. ابتکارات ویژه‌ای که بابا در کار با خودروهای زرهی به خرج می‌داد تا حدی مؤثر بود که سردار کلیشادی از فرماندهان لشکر نجف در یکی از خاطراتش پیروزی در یک عملیات را مرهون شجاعت‌های شهید صالحی می‌دانست».

زمانی که پدرتان به شهادت رسید کودکی سه ماهه بودید از اطرافیان چه مطالبی در مورد ایشان شنیده‌اید؟

پدرم در خانواده مذهبی و پر جمعیت به دنیا آمده بود. در شناسنامه‌اش زمان تولد چهارم خرداد سال ۱۳۳۹ درج شده است. پدرم بین شش تا خواهر و برادر بزرگ شده بود. پدربزرگم کشاورز بود و بابا هم بعد از اینکه دوره ابتدایی را پشت سر می‌گذارد به مزرعه می‌رود تا کمک حال پدر بزرگ شود و از همان زمان دیگر مدرسه را ترک می‌کند. در یک مقطعی پدربزرگم به مدت ۱۰ سال در آبادان ساکن می‌شود و دوباره از آبادان به روستای طاد از توابع فلاورجان که در ۲۵ کیلومتری اصفهان قرار دارد مهاجرت می‌کند و آنجا ساکن می‌شود.

شهید از چه زمانی به جبهه رفته بود؟

پدرم موقع شروع جنگ، جوانی ۲۰ ساله بود. درست همان موقع خودش را برای اعزام به خدمت سربازی معرفی می‌کند و سربازی‌اش با شروع جنگ همزمان می‌شود. در زمان سربازی یک تحولی در وجود بابا ایجاد می‌شود. ایشان به دلیل حساسیت و احساس مسئولیتی که در خصوص دفاع از کشور داشت، خیلی تغییر می‌کند و فعالیت در بسیج را شروع می‌کند. پس از آنکه دوران سربازی‌اش به پایان می‌رسد، تصمیم می‌گیرد همچنان ارتباطش با جبهه‌ها را حفظ کند. همان زمان با مادرم آشنا می‌شود و ازدواج می‌کنند. پدرم حتی در زمان جاری شدن صیغه عقد گفته بود: «من فردا که خواستم به جبهه بروم نباید کسی مانع شود!» این حرف را شرط وصلت‌شان قرار می‌دهد و مادرم هم می‌پذیرد.

> پدرم موقع شروع جنگ جوانی ۲۰ ساله بود. درست همان موقع خودش را برای اعزام به خدمت سربازی معرفی می‌کند و سربازی‌اش با شروع جنگ همزمان می‌شود. در زمان سربازی یک تحولی در وجود بابا ایجاد می‌شود. ایشان به دلیل حساسیت و احساس مسئولیتی که در خصوص دفاع از کشور داشت، خیلی تغییر می‌کند و فعالیت در بسیج را شروع می‌کند

پدرتان چه مدت بعد از ازدواج‌شان به جبهه برمی‌گردند؟

بابا دو ماه بعد از ازدواجش راهی جبهه می‌شود و آنقدر در مسیر جبهه رفت و آمد می‌کند تا شهادتش رقم می‌خورد. پدرم در زمان شهادت دو فرزند دختر داشت، خواهر بزرگم متولد ۱۳۶۱ است و خودم متولد آذرماه ۱۳۶۳ هستم که موقع شهادت پدرم فقط سه ماه داشتم و خواهرم دو سال داشت. عمویم حمیدرضا صالحی بعد از شهادت پدرم به جبهه رفت و ایشان هم در عملیات کربلای یک به شهادت رسید. ما دو عمو داشتیم که هر دو به همراه پدرم به جبهه می‌رفتند. چون پدربزرگم کارش کشاورزی بود و بیشتر اوقات هر سه پسرهایش به جبهه می‌رفتند و دست تنها می‌ماند، می‌رفت عمویم حمیدرضا را از جبهه برمی‌گرداند تا کمک دستش باشد. اما نهایتاً قسمت حمیدرضا هم شهادت بود.

شهید صادق صالحی نفر پشت مسلسل تانک

گویا پدرتان در کارهای خیر بسیار فعال بودند، در این زمینه چه مطالبی برای گفتن دارید؟

پدرم از مؤسسان پایگاه بسیج در محله‌شان بود. آنجا فعالیت چشمگیری در زمینه غنی کردن پایگاه از نظر کتاب‌های علمی و فرهنگی داشت. خیلی از کتاب‌ها را هم با حقوق کمی که می‌گرفت خریداری می‌کرد. همین طور ایشان در ساخت مکان‌های عام‌المنفعه مثل گلستان شهدا، پل برای عبور و مرور و... مشارکت داشت. این کارها را هم بدون هیچ‌گونه چشم داشتی انجام می‌داد. بابا عاشق امام حسین(ع) و اهل بیت(ع) بود. هرساله محرم یک علم سبز رنگ مقابل هیئت قرار می‌داد و اکنون عمویم در همین هیئت فعالیت می‌کند و راه بابا را ادامه می‌دهد.

از روحیات اخلاقی پدرتان چه مطالبی شنیده‌اید؟

بیشتر از شجاعت و اعتقادی که پدرمان به امام حسین(ع) داشتند برای ما تعریف می‌کنند و اینکه خیلی مسئولیت‌پذیر بود. می‌گفتند پدرم دارای روحیه لطیف و حساس بود و دلی مهربان داشت. علاقه فراوان به خانواده به خصوص به پدر و مادرش داشت. همچنین پدرم به امور فرهنگی و فعالیت‌های بسیج علاقه وصف نشدنی داشت و خودش را خیلی مشغول امور دنیایی نمی‌کرد. حتی حقوق اندکی را که به خاطر حضور در جبهه می‌گرفت، صرف تأسیس و راه‌اندازی پایگاه بسیج شهید هاشمی‌نژاد طاد محل می‌کرد. پدرم آنقدر که عشق جبهه در سر داشت خیلی کم به مرخصی می‌آمد. حتی یکبار از طرف خانواده برای ایشان نامه می‌نویسند که بچه‌ات مریض شده است، برگرد. پدرم با اصرار دوستانش مرخصی گرفت تا به خانواده‌اش سربزند.

شهید صالحی در چه عملیاتی شرکت داشت؟

پدرم در عملیات طریق‌القدس، بیت‌المقدس، فتح‌المبین، محرم، والفجر مقدماتی، والفجریک، والفجر ۲، والفجر ۴ و عملیات بدر شرکت داشت. پدرم بعد از چندین اعزام و مجروح شدن و بستری در بیمارستان‌های اصفهان و تهران باز به دعوت امام(ره) لبیک می‌گفت و به جبهه می‌رفت. در عملیات بدر تک تیرانداز و راننده تانک بود که در اثر اصابت ترکش به سرش در ۲۳ اسفند سال ۱۳۶۳ به درجه رفیع شهادت نائل آمد. آرامگاه ایشان در گلستان شهدای طاد، امامزاده شمس‌الدین فلاورجان است.

چرا به شهید صادق صالحی لقب «صادق تانکی» داده بودند؟

پدرم در جنگ راننده تانک بود و به خاطر تبحری که در این کار داشت، همرزمانش به او لقب صادق تانکی داده بودند. در ضمن ایشان در فنون نظامی ابتکار ویژه‌ای به خرج می‌داد تا جایی که یکی از فرماندهان لشکر ۸ نجف اشرف به نام سردار کلیشادی در یکی از خاطراتش پیروزی در یکی از عملیات‌ها را مرهون شجاعت و دلاوری شهید صالحی می‌دانست. گویا پدرم در آن عملیات ابتکار خاصی را اجرا کرده بود. یکی از کارهای جالب و شاخصی که پدرم و همرزمانش انجام می‌دادند، گرفتن تانک‌های غنیمتی از بعثی‌ها و انتقال آنها به یگان زرهی سپاه بود. همین تانک‌های غنیمتی باعث می‌شد تا نیروهای ما هم حداقل یگانی برای مقابله با تانک‌ها و ادوات زرهی دشمن داشته باشند. سردار کلیشادی همچنین نقل می‌کرد، در یکی از عملیات‌ها شهید صالحی با تانک به انبار مهمات دشمن می‌زند و باعث پیروزی رزمنده‌ها می‌شود. شهادت بابا هم روی تانک رقم می‌خورد. همانجا ترکش می‌خورد و به شهادت می‌رسد. خبر شهادتش را همرزمان ایشان به همشهری‌ها می‌رساندند و آنها هم خانواده را مطلع می‌کنند. یکسری از خاطرات بابا در جبهه هم در دفترچه خودش ثبت شده و به یادگار مانده است.

قضیه این دفترچه چیست؟ چه مطالبی در آن از سوی شهید ثبت شده است؟

بابا یک عادت خوبی که داشت، خاطرات و روزهای حضورش در جبهه را در یک دفترچه یادداشت ثبت می‌کرد. ایشان در بخشی از خاطرات خودش اینطور جنگ را توصیف کرده بود: «در عملیات فتح‌المبین من راننده تانک T-۵۵ در تیپ نجف اشرف، گردان زرهی، بودم. مأموریت من از طرف زلیجان بود. ما در کوه‌های میثاق آماده بودیم تا اینکه شب حمله فرا رسید. در آن لحظات برخی از برادران نماز می‌خواندند و برخی دیگر از یکدیگر خداحافظی می‌کردند. عده‌ای زیر لب دعا می‌کردند، یکی از برادران به من گفت یا زیارت یا شهادت...

> یکی از همرزمان پدرم می‌گفت: «وقتی برای ساخت تکیه شهدا موزاییک لازم داشتیم، پولی در بساط نداشتیم که موزاییک بخریم. ناگهان شهید صالحی یک وانت پر از موزاییک آورد تا برای ساخت تکیه از آن استفاده کنیم. به او گفتیم پول خرید موزاییک‌ها را از کجا آوردی؟ صادق در جواب گفت: چند تکه وسیله خانه‌ام را فروختم تا توانستم پول خرید موزاییک را جور کنم.»

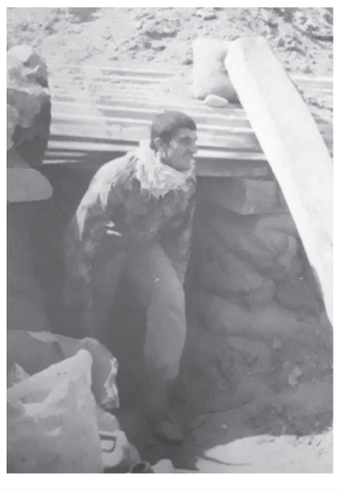

شهید صالحی در جبهه‌های دفاع مقدس

ساعت ۲ شب بود که فرمانده به ما دستور حرکت داد. حدود سه‌ساعت طول کشید به برادران پیاده که زودتر از ما حرکت کرده بودند برسیم. از چه بگویم از کسانی که داوطلبانه روی مین رفته و راه را برای ما گشوده بودند؟ اگر بخواهم خاطراتم را بنویسم نمی‌توانم رشادت‌ها و ایثارگری این جوانمردان را بیان نکنم که آن هم چند دفتر و قلم می‌خواهد.

بابا در یک بخش دیگری از خاطراتش نوشته بود: «خلاصه وقتی تانکم از میدان مین رد شد، از خط دشمن گذشتم و جزو اولین نفراتی بودم که به توپخانه عراقی‌ها رسیدم. خاطره‌ای است که خیلی مرا شاد کرده و تا آخر عمر یادم نمی‌رود این است که یک افسر عراقی تا آخرین گلوله خود به من شلیک کرد ولی تأثیری نداشت. هنگامی که اسیرش کردم چون در شرایط عملیاتی بودیم، خواستم او را بکشم که دستش را در جیبش برد و عکس بچه‌اش را نشانم داد. این عراقی فارسی هم بلد بود. گفت: «دلت می‌خواهد این بچه یتیم بشود.» گفتم: «نه! پس چرا به میهن اسلامی حمله کرده‌اید و عده‌ای را آواره کرده و بعضی را به خاک و خون کشیده‌اید»؟ در جواب من گریه می‌کرد و می‌گفت: «ما اگر دست خودمان بود این کار را نمی‌کردیم... .» من او را نکشتم و به عقب فرستادم.

از اطرافیان‌تان چه خاطراتی از پدر شهیدتان نقل شده است؟

از دیگران این طور شنیدیم و به ما می‌گفتند، پدرمان خیلی کتابخوان و همچنین خانواده دوست بود. ولی خودش را وقف انقلاب، بسیج و جنگ کرده بود. عمه تعریف می‌کرد: آخرین باری که صادق می‌خواست به جبهه اعزام شود، خواستم او را ببوسم، ولی گفت: بگذار وقتی شهید شدم من را ببوس. به حرفش گوش ندادم و او را برای آخرین بار بوسیدم. صادق رفت و شهید شد. پدرم در هنگام وداع به خواهرانش گفته بود: «صداقت داشته باشید و زینب‌وار زندگی کنید. برای رفتن من گریه نکنید.»

گویا شهید در زمینه ورزش هم فعالیت داشتند؟

یکی از دوستان و هم محلی‌های پدرم در روستای طاد که در سال‌های ۵۶ و ۵۷ یک نوجوان ۱۱ ساله بود، می‌گفت آن زمان منزل‌شان با منزل پدرم در یک کوچه قرار داشت و از همان زمان بابا را می‌شناخت. ایشان می‌گفت: «از بعد ورزشی شهید صادق صالحی دروازه‌بان تیم محله بود و من هم در دنبال روی از ایشان، می‌رفتم و در جمع کردن توپ به شهید صالحی کمک می‌کردم. این کارم باعث شد کم کم من هم به دروازبانی ورزش فوتبال گرایش پیدا کنم و بعد از شهادت صادق صالحی، دروازه‌بانی آن تیم را برعهده بگیرم. باید بگویم شهید صالحی خیلی شخص مردمی و بازیکن قهار و جسور و نترسی بود. تا موقعی که دروازه‌بانی تیم محله در منطقه فلاورجان را برعهده داشت، قوی‌ترین تیم را داشتیم. چراکه خیال‌مان از بابت دروازه راحت بود. وقتی هم که صادق وارد بسیج شد، من هم او را همراهی کردم. با هم در پایگاه و در گشت‌های شبانه و ایست و بازرسی‌های انقلاب فعال بودیم. وقتی که انقلاب پیروز شد و کمی بعد صدام به کشورمان حمله کرد، شهید صالحی، سرباز بود. با اتمام سربازی‌اش، داوطلبانه راهی جبهه شد و با همان تیپ زرهی که قبلاً در ارتش بود، فعالیتش را ادامه داد. در چندین عملیات دفاع مقدس هم شرکت کرد.

در صحبت‌های‌تان اشاره کردید شهید صالحی برای ساخت پایگاه بسیج محله از هزینه‌های شخصی‌اش استفاده می‌کرد. ایشان چه کارهای عمرانی انجام داده بود؟

یکی از همرزمان پدرم می‌گفت: «وقتی برای ساخت تکیه شهدا موزاییک لازم داشتیم، پولی در بساط نداشتیم که موزاییک بخریم. ناگهان شهید صالحی یک وانت پر از موزاییک آورد تا برای ساخت تکیه از آن استفاده کنیم. به او گفتیم پول خرید موزاییک‌ها را از کجا آوردی؟ صادق در جواب گفت: چند تکه وسیله خانه‌ام را فروختم تا توانستم پول خرید موزاییک را جور کنم. ایشان با آن که متأهل بود، وسیله منزلش را برای خرید موزاییک فروخته بود. برای ساخت پایگاه بسیج هم احتیاج به پول داشتیم و یک نفر چند کمپرس شن هدیه داده بود. ما باید برای این شن‌ها مشتری پیدا می‌کردیم تا با فروش آنها، پول ساخت پایگاه را جور می‌کردیم. شهید صالحی برای شن‌ها یک مشتری پیدا کرد. خودش به تنهایی از شب تا صبح با بیل ۱۵ تن شن را بار زد تا بفروشد و برای ادامه ساخت پایگاه بسیج پول جور کند. هیچ‌کسی به جز شهید صالحی همچون ایثارگری را انجام نمی‌داد.» این همرزم پدرم همچنین تعریف می‌کرد: «پدر شهید صالحی زمین زیاد داشت. یک شب با صادق در پایگاه درد دل می‌کردیم. ایشان گفت: پدرم یک هفته است با من کلنجار می‌رود و می‌گوید نصف دارایی‌ام را می‌بخشم دیگر تو جبهه نرو. از سال ۵۹ تا ۶۲ جبهه بوده‌ای و دیگر به اندازه سهم خودت رفته‌ای. اما در جوابش گفتم من باید به جبهه بروم. پدرم دید که راضی نمی‌شوم، گفت تمام اموالم را به نامت می‌کنم. فقط دیگر جبهه نرو. در جواب گفتم: پدرم! اموال خودت که هیچ، اگر تمام اموال قوم و خویشت را به من بدهی، راضی نمی‌شوم. من باید به جبهه بروم چون با خدا معامله کردم نه با مادیات دنیا.

سخن پایانی.

شهید صادق صالحی یک مناجاتنامه‌ای با دستخط خودش نوشته که الان به یادگار مانده است. در بخشی از آن نوشته است: «خدایا! ما اول به امید تو هجرت کرده‌ایم و در درجه اول پیروزی برای اسلام و قرآن و در درجه دوم شهادت فی سبیل‌الله که همان شهادت در راهت است را نصیب ما بگردان. خدایا! پدر و مادر، همسر و فرزند و برادرها را در راه تو به فراموشی سپردم و برای اسلام هجرت کرده‌ام. ما می‌رویم تا اسلام بماند.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۲۶۶

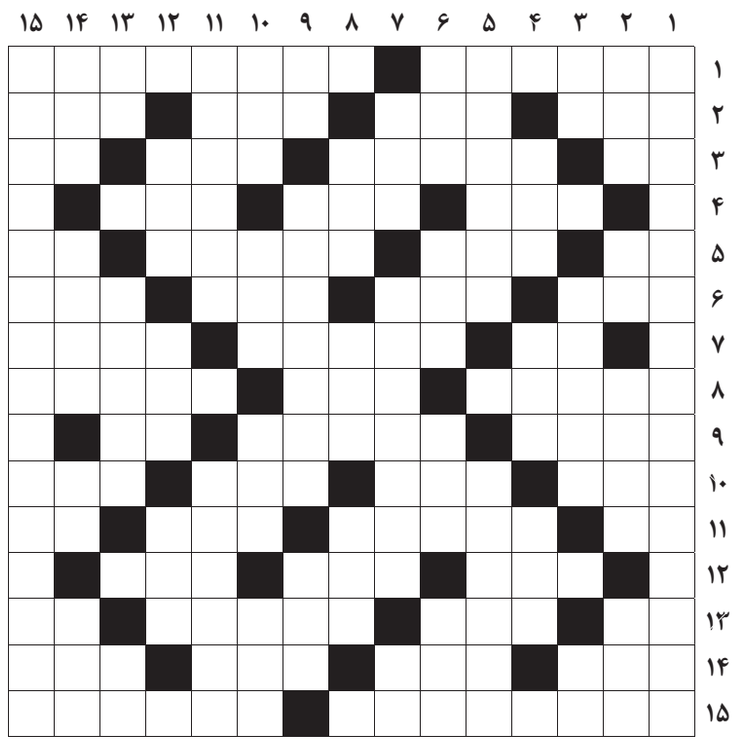

از راست به چپ

■ ۱- در قرآن به کسانی که ولایت غیرخدا را پذیرفته‌اند به آن تشبیه شده‌اند- بزرگ‌ترین عملیات رزمندگان اسلام در غرب کشور ■ ۲- آب میان بافتی- گل سرخ- از امضاهای دهخدا- رقیب تام ■ ۳- مساوی- شهر قدیمی تیسفون- واحد مسافت- بین ساعد و کف‌دست ■ ۴- چوب عربی- کاراکتر- جشن و سور ■ ۵- زوبین- استخوانی کوچک در پاچه گوسفند- شمشیر برنده- تیمی در لیگ برتر ■ ۶- واحد اندازه‌گیری اختلاف پتانسیل- آبشاری نزدیک مینودشت- واحدی برای پارچه- چراغ آسمان ■ ۷- کدوتنبل- از حروف یونانی- نخستین سوخت بشر ■ ۸- اولین کشور مسلمان که واکسن ویروس کرونا را ساخت- تزویر- نوعی تالاسمی ■ ۹- زبون- شباب- رمق آخر ■ ۱۰- چسبنده- جانب و طرف- مقابل فراموشی- فرزند گوسفند ■ ۱۱- پسوند خوراک- اسلحه سامورایی- کرکس- تکیه بر پشتی ■ ۱۲- پوتین- گرد و خاک- لطیف؛ خیمه ■ ۱۳- ارجمندی- قدرت و نیرو- اسیدی که اساس ساختمان پروتئین‌ها را تشکیل می‌دهد- آخرین نت ■ ۱۴- خزنده جدولی- ملیت گوگول- خالص- یک پنجم ■ ۱۵- سراندن- حمایت و کمک

از بالا به پایین

■ ۱- از ..... / شیر حق را دان مطهر از دغل ■ ۲- لوس- بزکوهی- سگ شکاری- کلاغ سیاه ■ ۳- سطح دست- یغما- درخت انگور ■ ۴- تکلیف شب- همسایه- ضربه فوتبالی ■ ۵- ورزشی مرکب از گلف و چوگان- سپاسگزاری ■ ۶- دیوار بلند- وجه- اتصال- توپ چوگان ■ ۷- مذهب- بنایی در توس که هارون الرشید از آن برای زندانی کردن مجرمان استفاده می‌کرده- آب بند ■ ۸- کمی و کاستی- جد- سود حرام ■ ۹- افزودن انگلیسی- از گل‌های زیبایی که طرفداران بسیاری دارد- ایمن ■ ۱۰- گوشت خالص- آواز، بانگ- سخن تب‌آلود- اسب چاپار ■ ۱۱- ورزش گروهی پرطرفدار- میوه‌ای از خانواده خربزه و گرمک ■ ۱۲- جنگ و نبرد- سیلاب- مسیر ■ ۱۳- ردیف بافتنی- شهری در هرمزگان- خاشاک ■ ۱۴- نوعی کبک- بلوط- نقش تئاتری- آسمان ■ ۱۵- اثر گوردیمر، برنده نوبل ادبی ۱۹۹۱

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۱		۴		۵	
	۹		۵				۷	
۸	۳						۶	
				۴				۸
		۳			۷			
	۶	۲						۳
۲				۸	۶			
					۱	۴		
۹	۵					۲		

۱	۷	۴	۳	۸	۶	۲	۹	۵
۲	۵	۶	۱	۹	۴	۷	۸	۳
۸	۳	۹	۲	۷	۵	۱	۶	۴
۳	۶	۸	۵	۱	۷	۴	۹	۲
۹	۴	۷	۶	۲	۸	۵	۱	۳
۷	۱	۵	۸	۴	۳	۶	۲	۹
۷	۴	۲	۹	۶	۳	۵	۱	۸
۶	۲	۱	۴	۵	۹	۸	۳	۷
۱	۸	۳	۷	۲	۹	۶	۴	۵

جدول کلمات متقاطع
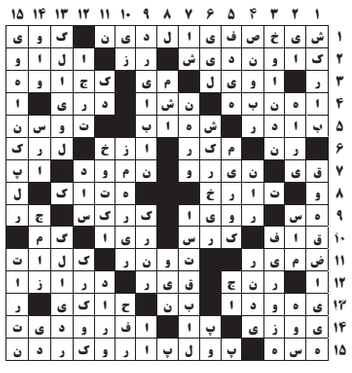
پاسخ جدول شماره ۷۲۶۵